نقل قول خبر

**امیر سرتیپ کیومرث حیدری**
**فرمانده نیروی زمینی ارتش**

دفاع مقدس، بزرگ‌ترین دانشگاه انسان‌سازی و معرفت‌افزایی بود. همه ما از آن دوران درس‌های بزرگ و ارزشمندی گرفتیم. دفاع مقدس به ما درس ایثار، ادب، انسانیت، شرافت، دشمن‌شناسی، خودباوری و اقتدار آموخت. مهم‌ترین رمز پیروزی در دوران دفاع مقدس اتحاد، همدلی و همبستگی ملت به‌ویژه نیروهای مسلح بود. حقیقتا دفاع مقدس نخستین میدان و عرصه تجلی برادری ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و امروز نیز دشمنان ما بیشترین ضربه را از این پیوند و اتحاد مبارک خورده‌اند. ایسنا

**سردار عبدالله عراقی**
**رئیس پژوهشکده دفاع مقدس**
**پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس**
**شهید سلیمانی**

امروز معاندین می‌خواهند عملیات‌ها و آموزه‌های دفاع مقدس را تضعیف کنند. به استناد اسناد جنگ ۸ ساله، تمامی عملیات‌های دفاع مقدس بر پایه محاسبات دقیق نظامی و دانش روز آن دوران انجام شدند. دفاع مقدس تجلی بهره‌گیری از علم، اطلاعات، آموزش‌های دقیق و استفاده از تجهیزات است. مگر می‌شود که عملیات پیروزمندانه‌ای چون «والفجر ۸» را بدون محاسبات علمی و جوی و جغرافیایی انجام داد. مهر

خبر

## به یاد شهدای نهضت جهانی اسلام

اولین اجلاسیه کنگره ملی شهدای قم با عنوان گرامیداشت ۱۳۳۰ شهید نهضت جهانی اسلام ۲۰ مهرماه در سالن بیداری جامعه‌الزهرا(س) برگزار می‌شود. علی اکبر خوشگفتار مقدم، رئیس کنگره ملی شهدای قم با بیان اینکه فعالیت‌های کنگره ملی شهدا با سرعت در حال انجام است و به اجلاسیه پایانی نزدیکی می‌شویم، عنوان کرد: «پیش از اجلاسیه نهایی که در آبان ماه و شب شهادت شهید زین‌الدین اجرایی خواهد شد، ۷ اجلاسیه برگزار می‌شود.»

خوشگفتار مقدم در ادامه گفت: «اولین اجلاسیه چهارشنبه ۲۰ مهر برگزار می‌شود و اجلاسیه‌های بانوان شهیده، اجلاسیه شهدای فراجا، اجلاسیه شهدای ارتش و اجلاسیه سنگرسازان بی‌سنگر نیز از دیگر اجلاسیه‌های پیش‌رو است.» وی با اشاره به اینکه فعالیت‌های فرهنگی جانبی نیز در کنگره ملی شهدای قم از جمله ساخت ۶۰ مستند در حال انجام است، یادآور شد: «حدود ۵۰ عنوان کتاب توسط انتشارات جمکران برای صنوف مختلف در حال چاپ و تدوین است، شعر سمفونی شهدای قم به‌عنوان خط‌شکنان در مرحله نوشتن نت برای اجرا است. همچنین فیلم شهدای استان تحت عنوان نهر خین به کارگردانی جواد افشار ساخته خواهد شد و از طرف وزارت ارشاد حمایت کامل خواهد شد. همچنین در راستای برنامه‌های کنگره ملی شهدای قم ۲ سریال مربوط به شهید زین‌الدین تولید خواهد شد.»

خبر

## فراجا ۱۳ هزار شهید تقدیم کرده است

رئیس مرکز امور ایثارگران فراجا: «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی خدمت به مردم را افتخار خود دانسته و تقدیم بیش از ۱۳ هزار شهید باعث سرافرازی است.» سردار سرتیپ دوم «یونس عبدی» به مناسبت هفته «بزرگداشت نیروی انتظامی (فراجا)» با اشاره به تعداد شهدای فراجا گفت: «ماموران جان برکف فراجا از دوران ۸ سال دفاع مقدس و پس از آن همیشه در میدان مبارزه با اخلالگران نظم و امنیت ایثارگرانه و با روحیه جهادی حاضر بوده‌اند. ۱۳ هزار و ۲۶۷ شهید فراجا گواهی بر این مدعا هستند. ۸ هزار و ۱۰۹ نفر از نیروهای فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی در دوران ۸ سال دفاع مقدس به درجه رفیع شهادت نایل شدند. همچنین فراجا ۵ هزار و ۱۱۸ شهید را برای برقراری نظم و امنیت تقدیم نظام مقدس جمهوری اسلامی کرده است. افزون بر این، از ابتدای سال جاری تا امروز نزدیک به ۴۰ نفر از همکاران در راستای تامین نظم و برقراری امنیت در اقصی نقاط کشور به شهادت رسیده‌اند. تقدیم بیش از ۱۳ هزار شهید باعث سرافرازی است.»

او در ادامه افزود: «تبیین و شناساندن فرهنگ ایثار و شهادت از عوامل مهم برای روشنگری در اذهان عموم مردم در برابر هجوم فرهنگ بیگانه است. مرکز امور ایثارگران فراجا در این حوزه تلاش می کند با استفاده از ظرفیت‌های فضای مجازی و رسانه‌های موجود نسبت به بیان ایثارگری‌های شهدا، جانبازان و آزادگان فراجا که در راستای حفظ امنیت و آرامش مردم و پاسداری از مرزهای جمهوری اسلامی جانفشانی کرده‌اند بپردازد. در برنامه‌های فرهنگی با استفاده از بستر فضای مجازی که نقش مهمی در شکل گیری تفکر جوانان دارد، می‌توان نقش پلیس را به مردم معرفی کرد. همچنین صدا و سیما با توجه به مخاطبین فراوانش نقش مهمی را در معرفی پلیس به‌عنوان خادم مردم دارد.»

# جبهه او را عاشق خود کرده بود

## پای صحبت‌های مادر شهید غواص، جواد شاعری که در کربلای ۵ آسمانی شد

گفت‌وگو
**الناز عباسیان**
روزنامه‌نگار

**مادر است دیگر... گاهی دلش می‌خواهد صدای دری بشنود و برود به استقبال پسری که نیست. هوس می‌کند چای بریزد و با نقل و نبات بدهد دست مهمانی که نیست. دوست دارد قربان‌صدقه «جواد»اش برود که سال‌هاست قربانی آرامش این وطن شده. آن هم کجا؛ لای نیزارها با لباس غواصی، کنار کانال ماهی. حالا این روزها تمام دلخوشی مادر خلاصه شده در یک بقچه لباس که تنها یادگاری‌های جوان رعنایش از آخرین لحظه‌های حیات دنیوی‌اش است. عجب پارادوکسی دارد این نگاه مادر. بقچه را با ذوق و بغض باز می‌کند؛ ذوق بوسیدن و بوییدن لباس‌های عزیز کرده‌اش، بغض دلتنگی و نداشتن‌اش. خودش با لهجه شیرین آذری می‌گوید: «چند لحظه قبل از عملیات با عجله این لباس‌ها را در آورد و لباس غواصی پوشید....» مکثی می‌کند و با زبان آذری قربان قد و بالایش پسرش می‌رود. اینها روایت دلتنگی‌های سیدخانم، «معصومه سادات پرپنچی» مادر شهید غواص «جواد شاعری» است که در گرماگرم تابستان سال ۱۳۴۱ متولد شد و در بامداد فیروزه‌ای نوزدهم دی‌ماه ۱۳۶۵ در قامت غواصان گردان حضرت علی‌اکبر(ع) به شهادت رسید.**

گرد پیری روی چهره مادر نشسته و داغ جوان پرپر شده، قامتش را خمیده کرده. اما حافظه‌اش خوب یاری‌اش می‌کند. مخصوصا وقتی صحبت از عزیز کرده‌اش جواد باشد. به سال‌های دور و زمان تولد جواد برمی‌گردد: «نام پدر علی آقا (همسرم) جواد بود و او نام پسرمان را به یاد پدرش جواد گذاشت. بعد از ازدواج، خدا دختری به ما داد که پس از یک سال و نیم فوت شد، تابستان ۴۱ خدا به ما جواد را داد و شد پسر بزرگ‌مان، سرنوشتش از همان بچگی با حادثه گره خورد. به اتفاق همسرم به روستای خودمان حسن‌آبادسادات رفتیم تا خانواده کمک‌حال من باشند. خودش هم برای کار در کارخانه شاه‌پسند به تهران برگشت. چند روز از آمدن ما به روستای حسن‌آبادسادات در بوئین‌زهرا نگذشته بود که زمین لرزید. چه لرزیدنی...» سرش را تکان می‌دهد و آه می‌کشد و ادامه می‌دهد: «توی این زلزله خیلی‌ها زیر آوار ماندند و مردند. نمی‌دانم چه حکمتی بود که من و جواد زنده ماندیم.» مادر حکمت زنده‌ماندن جواد را به زبان نیاورد اما بی‌آنکه او حرفی زده باشد، خوب می‌دانیم که دست تقدیر می‌خواست جواد ذخیره‌ای باشد برای روزهای مبادا از توانایی‌ها و مهربانی‌های پسرش تعریف می‌کند: «جواد بچه زرنگی بود. تازه پشت لبش سبز شده بود که علی‌آقا با تفنگ ساچمه‌ای به او تیراندازی یاد داد. سال‌هایی که مردم صف نفت می‌ایستادند، محال بود پیرمرد و پیرزنی باشد و او برای جابه‌جایی گالون‌های نفت به کمک‌شان نرود. بعدها در ورزش کاراته هم فعال شد و در زمان جنگ مسئول آموزش نظامی ناحیه بسیج امامزاده‌حسن(ع) در منطقه شد.»

### جوان انقلابی

اهالی حسن‌آباد آقا سیدطاهر، پدربزرگ جواد را سیدآقا بالا خطاب می‌کردند، در روزهای نوجوانی، جواد به عشق همنشینی با پدربزرگ تابستان‌ها در کنار او سر می‌کرد و در فصل انگورچینی عصای دستش می‌شد. شناسنامه‌اش تنها ۱۶ سال را نشان می‌داد، اما منش و معرفت‌اش خیلی بیشتر از اینها بود. این روزهای جواد مصادف شد با تظاهرات‌های ضدرژیم پهلوی. با بچه‌های محله امامزاده‌حسن و آذری می‌رفتند راهپیمایی و شعار می‌دادند. مبارزات مردمی که به اوج رسید، درست بیست‌ویکم بهمن‌ماه ۵۷ جواد و رفقایش وارد پادگان جی شدند و این مقدمه‌ای شد برای پیروزی. بعد از انقلاب، کانون‌های تربیتی در محله‌ها فعال شد و عشق به رشته کاراته پای جوان علی آقا و سیدخانم را به کانون میثم کشاند تا این رشته ورزشی را حرفه‌ای دنبال کند.

### غواص خط‌شکن

رژیم بعث عراق ناجوانمردانه به خاک ایران حمله کرد و هموطنان‌مان را مظلومانه شهید و اسیر کرد. غیرت مردان ایرانی به جوش آمد. کار و بارشان را رها کردند، خانه و خانواده را سپردند به خدا و رفتند برای دفاع از مام‌وطن. جواد هم تاب ماندن در خانه نداشت و عازم شد. دیگر یک پایش مسجد بود و پای دیگرش در جبهه. حتی وقتی مادر دلتنگ دیدارش می‌شد با زبان شیرین آذری قربان‌صدقه مادر می‌رفت تا دلش را به‌دست بیاورد. مادر از آن روزها می‌گوید: «پسرم آرپی‌جی زن بود و بعد هم غواص شد. توی بسیج و مسجد حمزه سیدالشهدا(ع) به همه آموزش نظامی می‌داد. همرزمانش می‌گفتند خط‌شکن بوده.» مادر توصیف درستی از پسرش می‌کرد. بله جواد خط‌شکن بود و توان فیزیکی و دانش بالای نظامی باعث شد تا همرزمانش نام «جواد چریک» را به او بدهند. دوره‌های چتربازی را هم از شهید مایلی آموخته بود. حتی در عملیات فتح‌المبین به‌عنوان آرپی‌جی‌زن در مناطق عملیاتی حضور فعال داشت و چند روز بعد در خط مقدم عملیات «الی بیت‌المقدس» برای آزادسازی خرمشهر در حالی که مشغول شلیک آرپی‌جی بود به‌دلیل موج انفجار از ناحیه گوش و کم شدن شنوایی جانباز شد. مادر تعریف می‌کند: «وقتی جواد به‌خاطر موج انفجار بیهوش می‌شود، همرزمانش، محمدرضا ابوالقاسمی و منوچهر زینتی‌فر به هر سختی‌ای که بود او را از خط مقدم به آمبولانس می‌رسانند. جواد را اول به تبریز و بعد به تهران آوردند. آقای منصور سلیمانی دوست جواد که آن زمان در روابط‌عمومی مجلس مسئولیت داشت، خودش را به تبریز رساند و جواد را به تهران آورد. همین شد که گوش‌هایش در اوج جوانی سنگین شد.»

### موج‌های پریشان تو را می‌شناسند

چندی بعد یعنی مهرماه ۶۱، امیر فرخ بلاغی که رابطه‌ای عمیق با جواد داشت به شهادت رسید. حالا دیگر وقت رفتن جواد به سربازی فرا رسیده بود بعد از گذراندن دوره خدمت سربازی در نهاجا این بار در ناحیه ابوذر مشغول خدمت و آموزش نظامی به رزمندگان و بسیجیان دارالشهدای تهران (منطقه ۱۷) می‌شود. جواد که علاقه زیادی به غواصی داشت، در دوره‌های سخت و فشرده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) که در تابستان سال ۶۵ در سد دز برگزار شد، شرکت کرد و به‌عنوان یکی از غواصان خط‌شکن راهی عملیات کربلای ۴ شد. ساعاتی قبل از عملیات به‌دلیل سوختگی و جراحت از عملیات باز ماند. جواد با وجود این آسیب و سوختگی در بدن به‌دلیل اینکه برای آموزش او هزینه شده و برای ادای تکلیف، دوباره راهی جبهه شد. این بار هم جواد به‌عنوان غواص لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) راهی میدان نبرد شد. ۱۹ دی‌ماه سال ۶۵، در شلمچه و موقعیت کانال ماهی با گلوله مستقیم دوشکا، در لباس غواصی جواد را به آرزویش که شهادت بود رساند.

مادر از آن روزها می‌گوید: «وقتی پیکر جواد برگشت، برای تحویل پیکرش رفتیم معراج شهدا. مسئول معراج گفت: مادر شهید به همراه یک روحانی می‌توانند پیکر شهید را ببینند، من و سیدکریم پسرعموی روحانی‌ام رفتیم پارچه را کنار زدم دیدم دستش روی سینه‌اش هست و سر در بدن ندارد، سینه‌اش را بوسیدم و گفتم جوادجان شهادتت مبارک! پسرعمو کریم خیلی گریه کرد، اما من اصلا گریه و شیون نکردم، خدا نیروی عجیبی به من داده بود. جواد را تشییع کردند. چه باشکوه بود، عکس‌های تشییع پیکرش یادگاری مانده. خدا با داغ عزیز من را زیاد امتحان کرده دخترم! حاج آقا امامی روحانی مسجد حمزه بود جواد را خیلی دوست داشت، نمی‌دانم چندمین سالگرد جواد بود، اما برف سنگینی آمده بود، برای روضه‌خوانی به خانه‌مان دعوتش کردیم، هر جوری بود خودش را رساند، توی چارچوب در رو به من و پدر جواد گفت: من خیلی سختم بود بیایم اما جواد به گردن ما خیلی حق داشت، زمان جنگ کوچه به کوچه و خانه به خانه می‌رفت به مردم محل کار با اسلحه را یاد می‌داد.»

سادات خانم داغ ۳ پسر دیده؛ بعد جواد، علی پسر جوان دیگرش را در ۲۱ سالگی، درست ۳ سال بعد در سالگرد جواد، به‌طور ناگهانی به‌خاطر بیماری مننژیت ظرف کمتر از ۳ هفته از دست داد. جواد عابدی از دوستان علی می‌گوید آن قدر محجوب و بااخلاق بود که توی مدرسه شبه شهید صدایش می‌کردیم. چند سال بعد هم محمد پسر سومش در مسجد زمین می‌خورد و زمین خوردن شروع بیماری سختی بود که تا ۸ سال مهمان خانه‌شان می‌شود. تا اینکه سال ۱۳۷۹ محمد هم فوت می‌شود. کمی بعد همسرش را هم به‌خاطر بیماری قلبی از دست می‌دهد. و قصه داغ‌هایش در کمتر از ۲ دهه این چنین سخت رقم می‌خورد. مادر اما می‌گوید: «من باز هم می‌گویم خدایا! رضایم به رضای تو. داغ جوان از دست دادن سخت است. فقط یاد شهدای کربلاست که آرام‌ام می‌کند؛ یاد مظلومیت حضرت علی‌اکبر(ع)، یاد مصیبت خانم زینب(س).» سیدخانم مکثی می‌کند و همان دعای همیشگی‌اش را نثارمان می‌کند: «الهی روزگارت، روزگار باشه.»

مکث

دلنوشته رضا شاعری؛ برادر شهید

### این تفنگ، این چفیه هنوز عطر تو را دارد

**صندوقچه کنار اتاق را باز می‌کنم تا کربلای آب و آتش میان ۲ چشمانم تداعی شود. آخر یادگارها و امانت‌های مانده از تو، سال‌هاست که در دل صندوقچه جاخوش کرده‌اند. گره عاشقی بقچه را می‌گشایم. «بوی پیراهن و باروت و دشنه و چفیه» مانده از تو، اتاق را عطر آگین می‌کند، زیارت عاشورای ورق‌ورق شده را دست می‌گیرم تا بخوانم؛ «انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم...» را. این تفنگ و این چفیه هنوز عطر تو را دارد - وقتی پدر بعد از زمزمه اذان، نامت را جواد گذاشت، نمی‌دانست پسری که نام پدربزرگش را به شاعری‌ها پیوند می‌دهد، بدن خاکی‌اش ۲۴ بهار، مهمان این سرزمین و این دنیای مادی است. نمی‌دانست کربلای فرزندش، در آب و آتش خلاصه می‌شود و کودکش چتربازی در امواج اروند را در بامداد فیروزه‌ای کربلای ۴ و ۵ تجربه خواهد کرد. شاید روزگار برای التیام قلب تکه‌تکه شده پدر و مادری که داغ پسر چشیده بودند، روز تولدمان را در یک برگ خلاصه کرد. دقیقا ۲۴ مرداد درست به مانند روز تولدش؛ گفتم داغ پسر و یاد آن شعر افتادم که گفت:**

**خم گشته است قد پدرها دو تا دو تا**
**وقتی که می‌رسند پسرها یکی یکی**
**و چقدر هم این بیت به پدر و مادر ما می‌آید.**

معرفی کتاب

### چتربازی در امواج

**کتاب «چتربازی در امواج» رمانی با اقتباس از زندگی غواص شهید، جواد شاعری به قلم محمدعلی گودینی است که در قالب رمان توسط نشر کتاب ابرار منتشر شده است. نویسنده این کتاب که به روایت زندگی این شهید غواص، از کودکی تا شهادت پرداخته به دور از پیچیده‌گویی‌های مرسوم نویسندگان امروزی، خواننده را به‌راحتی با متن ارتباط می‌دهد. این اثر جزو معدود آثاری است که از سرگذشت یک غواص برای خوانندگان روایت می‌کند و شجاعت آنها را نشان می‌دهد. از تمرینات سخت غواصان برای پذیرش در گردان غواصی، شرایط سخت شب عملیات و شکستن خط دشمن در این کتاب آمده است. ناگفته نماند کتاب‌های «جمجمه‌ات را به من قرض بده برادر» نوشته مرتضی کربلایی، «غواص‌ها بوی نعنا می‌دهند» نوشته حمید حسام، «حماسه یاسین» نوشته سیدمحمد انجوی‌نژاد، «مردان دریایی» نوشته حبیب حبیب‌پور، «شب بارانی» نوشته سیدمسعود جزایری، «گردان غواص» گردآوری شده توسط عباس میرزایی و «لشکر خوبان» نوشته معصومه سپهری در خصوص شهدای غواص به رشته تحریر درآمده است. این کتاب در اسفند ماه سال ۹۳ در دوازدهمین جشنواره کشوری سرزمین نور در بخش رمان رتبه نخست را کسب کرد.**

مکث

### آموزش نظامی جواد چریک به رزمندگان

**شهید شاعری نظامی فعالی بود و دوستانش در جبهه به او «جواد چریک» می‌گفتند. چون خدمت سربازی رفته بود و از روزهای ابتدایی جنگ هم در جبهه به‌عنوان بسیجی حضور داشت به مسائل نظامی آشنایی داشت. بدن ورزیده و ورزشکارش هم در این زمینه خیلی تأثیر داشت. «مجتبی پناهی» یکی از همرزمان جواد که از قضات دادگستری بود، درباره فنون نظامی او می‌گوید: «جواد مربی آموزشی در منطقه بود و به خیلی از رزمنده‌ها فنون نظامی یاد می‌داد. خیلی از رزمنده‌هایی که از منطقه ۱۷ به جبهه اعزام شده بودند زیر نظر جواد آموزش می‌دیدند. خیلی خوش‌اخلاق بود و به‌خاطر همین اخلاق خوبی که داشت جوان‌ها و نوجوان‌های زیادی را به بسیج جذب کرد.» او که مسئول ناحیه ۲۴۷ محمدرسول‌الله(ص) بوده به خاطره‌ای از فروتنی این شهید اشاره کرده و می‌گوید: «در یک دوره‌ای با حمایت سازمان اوقاف قرار شد در آستان حرم امامزاده‌حسن یک فضایی برای بسیج بسازیم. خاطرم هست چقدر مخلصانه برای ساخت این قسمت کمک می‌کرد. حتی وقتی ما قرار شد کف آنجا را با آب بشوییم، خودش با آن قد رشیدش خم شد و با کف دستان آب را خالی می‌کرد. من همینطور مات و مبهوت جواد شده بودم و با خودم می‌گفتم خدایا چه فرشته‌هایی اینجا کنار ما هستند و قدر نمی‌دانیم.»**

یادداشت

**فاطمه سلیمانی**؛ کارشناس ادبی

نگاهی به کتاب «روزهای جنگی سعید»

## روایت کنیم تا روایت‌مان نکنند

«به تعداد آدم‌های روی زمین راه برای رسیدن به خدا هست». حتی اگر فیلم سینمایی «مارمولک» را ندیده باشید به‌احتمال زیاد بارها و بارها این جمله را در فضای مجازی دیده و شنیده‌اید. من از این جمله وام می‌گیرم و می‌گویم «به تعداد همه آدم‌هایی که در جنگ و انقلاب شرکت کرده‌اند روایت‌های نشنیده هست.» سالیان سال است که مجموعه‌های فرهنگی و بسیاری از ناشران با دغدغه انقلاب اسلامی، کتاب‌هایی با محوریت انقلاب و دفاع‌مقدس تولید کرده‌اند و این کار ادامه خواهد داشت.

درست است که همه این کتاب‌ها ارزش یکسانی ندارند و حتی برخی از آنها حاصل کتاب‌سازی هستند و محتوای قابل توجهی ندارند اما نفس این کار نه‌تنها خوب و مفید است بلکه لازم و ضروری است. مخصوصاً در این دوره که جنگ، جنگ روایت‌هاست. هرکس که روایت‌های بیشتر و تأثیرگذارتری داشته باشد پیروز میدان است.

در این جنگ فقط «چه روایت کردن» مهم نیست بلکه «چگونه روایت کردن» اهمیت بیشتری دارد. فاصله مخاطب با سوژه هم می‌تواند در باورپذیری آن تأثیرگذار باشد. مثلاً روایت‌های دست‌اول طبیعتاً باورپذیری بیشتری دارند. مثل کتاب «روزهای جنگی سعید» که بی‌واسطه توسط سعید بلوری، رزمنده گردان تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) روایت شده است.

تا جایی که من دیده‌ام و مطالعه کرده‌ام عمده روایت‌های دفاع‌مقدس مختص افراد غایب است؛ یعنی شهدا. فرماندهان شهید یا رزمندگان تأثیرگذار و حتی رزمندگان گمنامی که به وسیله کتاب‌ها به مخاطب شناسانده شدند. اکثر این کتاب‌ها حول محور شخصیت این افراد می‌چرخد. اینکه او چگونه آدمی بود و چه کرد. اینطور کتاب‌ها چون بیشتر شخصیت‌محور هستند تا حادثه‌محور ممکن است به ورطه تکرار بیفتند یا ممکن است که در تألیف کتاب از اطلاعات غیرضروری استفاده کنند. مثلاً بخش قابل‌توجهی از کتاب به کودکی شخصیت اصلی اختصاص پیدا می‌کند. درصورتی که مخاطب روایت‌های دفاع‌مقدس بیش از شناخت شخصیت‌ها تشنه شنیدن وقایع است. اما از آن مهم‌تر تشنه شنیدن از عملیات‌هاست. از پشت‌صحنه عملیات گرفته تا بازگشت شهدا و اثرات آن عملیات. خود من شخصاً زندگی‌نامه یک فرمانده شهید را به طمع رسیدن به لحظه‌های حساس جنگ می‌خوانم.

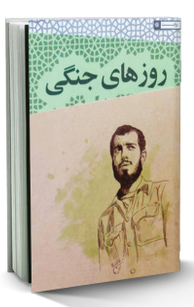


در نگاه اول به‌نظر می‌رسد روزهای جنگی سعید درباره یک رزمنده است. اما درواقع این رزمنده راوی اتفاقاتی است که در طول جنگ برای او رخ داده است. سعید بلوری فقط نقطه پرگار ماجراست. او در نقطه‌ای ایستاده و حوادث، پیرامون او رخ می‌دهند. او در اکثر ماجراها حضور دارد و خودش عامل برخی از ماجراهاست اما مهم ماجرایی است که اتفاق می‌افتد نه شخص سعید بلوری. ماجراهایی که همه به نوعی به جنگ مربوط می‌شوند؛ از آموزش نظامی گرفته تا شرکت در عملیات. او درباره خانواده و زندگی خصوصی‌اش حرف زیادی نمی‌زند که به‌نظر من یکی از بزرگ‌ترین محسنات کتاب همین است. فصل مربوط به کودکی و نوجوانی راوی چیزی کمتر از ۵ درصد کل روایت کتاب است که حتی در آن حجم کم هم اطلاعات کمتر شنیده شده‌ای درباره آن دوره خاص (حوادث مربوط به انقلاب) به مخاطب ارائه می‌دهد. مثلاً جمع کردن پارچه و دواگلی از خانه‌ها برای رساندن به بیمارستان و رسیدگی به مجروحان. من برای اولین‌بار چنین چیزی را در بین روایت‌های انقلاب مواجه شدم. یا مثلاً فروختن عکس امام(ره)؛ «بعضی روزها فردی با ماشین فولکس، عکس‌های امام خمینی(ره) را به محل می‌آورد؛ انواع عکس‌های امام(ره) در فرانسه و جاهای دیگر، مثل عکسی که ایشان کنار درخت نشسته بود. ما از او تعداد ۵۰ تا عکس به قیمت یک اسکناس دو تومانی می‌خریدیم، بعد در محل می‌چرخیدیم و می‌گفتیم: «عکس‌های جدید امام(ره)» و آن را ۲ ریال می‌فروختیم.»

یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب نداشتن نویسنده است. یعنی کسی نیست که منتقد او را روی صندلی داغ بنشاند و نقاط ضعف و قوت کتاب را برایش ردیف کند. یک شخص مشخص که مسئولیت کتاب را قبول کند. در شناسنامه کتاب مقابل اسم محقق و نویسنده نوشته شده «گروه تحقیقاتی فتح‌الفتوح» و در خط بعد از مشاور تألیف و ویراستاران نام برده است. بین ما ایرانی‌ها که کارگروهی چندان طرفدار ندارد تولید چنین کتابی قابل تقدیر است. مخصوصاً که کتاب کاملاً لحن دارد و از نظر نثر و فصل‌بندی یکدست است. اگر کسی بدون توجه به شناسنامه کتاب، آن را بخواند متوجه نمی‌شود که این اثر یک نویسنده واحد نداشته است.

در تمام طول روایت مخاطب فقط صدای راوی را می‌شنود. انگار که خود راوی روایت‌هایش را مکتوب کرده است. یک راوی که تن به‌خودسانسوری نداده است. او هم دلاوری‌ها را روایت کرده، هم کم‌وکاستی‌ها و هم شیطنت‌ها و سرپیچی‌ها را. در فیلم و سریال‌های دفاع‌مقدس معمولاً آدم‌ها مرزبندی دارند. یک نفر عابد و زاهد است. یک نفر لوده و تنبل. یک نفر شجاع و یک نفر ترسو. اما روایت سعید بلوری چیز خلاف آن چیزی است که معمولا در فیلم و سریال‌ها دیده‌ایم. یک نفر در عین عابد و زاهد بودن می‌تواند با شیطنت‌هایش یک پادگان را به هم بریزد و یک نفر در نهایت شجاعت در یک موقعیت خاص می‌ترسد. یک فرمانده در نهایت سختگیری می‌تواند از غصه رزمندگان تحت امرش گریه کند و... او در این کتاب چهره‌ای متفاوت از جنگ را به تصویر کشیده است. تصور ما از جنگ همیشه تیر و ترکش و تفنگ و خمپاره است. اما رزمندگان همه ۸ سال جنگ را مشغول جنگیدن نبودند. حتی گاهی از بیکاری و بی‌برنامگی در پادگان‌ها کم حوصله می‌شدند و مجبور می‌شدند به هر طریقی سرِ خودشان را گرم کنند. فیتیله شیطنت‌ها و بازیگوشی‌ها معمولاً در این مواقع روشن می‌شده‌اند. در فیلم و سریال‌های دفاع‌مقدس سهم آموزش را هم همیشه نادیده می‌گیرند.

یک بار یک نوشته‌ای درباره ترس خواندم که بعد از مدت‌ها هنوز در ذهنم حک شده است. شجاعت نترسیدن نیست، مقابله با ترس است. سعید بلوری هم از ترس‌هایش گفته و هم از مقابله با ترس‌ها. او نماینده نسلی است که از مرز ترس عبور کردند و شجاعانه در برابر دشمن سینه سپر کردند. ای کاش تا این نسل هستند و نفس می‌کشند به سراغ تک‌تک‌شان برویم و روایت‌های دست‌اول را ثبت و ضبط کنیم. چون خواه‌ناخواه روزی می‌رسد که آخرین نفر از این نسل هم چهره در نقاب خاک می‌کشد و اگر روایت‌های دست‌اول ثبت و ضبط نشوند دیگران به جای ما روایت خواهند کرد.